

مشروطه؛ ویا یا طاعون؟!؟

ابراهیم رضایی

مجلس شورای ملی
که می بایست
حافظ حقوق
شهروندی آنها و
طرفدار منزلت
اجتماعی شان باشد
و سدی در برابر
خودسری های
حکومت گران گردد،
در همان ابتدای
مشروطه به دستور
محمدعلی شاه و
حمایت علمای
مخالف مشروطه به
توپ بسته شد و
تعطیل گردید

مرحوم ابراهیم رضایی در سال ۱۳۲۸ در شهر مسجدسلیمان متولد شد. وی پس از اخذ دیپلم به مدت سه سال در قسمت اداری تانک سازی مسجدسلیمان مشغول به کار شد و پس از آن به عنوان سرباز سپاه دانش به شیراز اعزام گردید. بعد از چند سال تدریس در دبستان های متعدد، در سال ۱۳۵۹ به دبستان "ایرجی" در مسجدسلیمان منتقل شد و در سال ۱۳۶۹ مدرک لیسانس خود را در رشته دبیری تاریخ از دانشگاه شهید چمران اهواز اخذ نمود. در دوران دانشجویی به دلیل روشنگری و گفتن حقایق، یک ترم از تحصیل در دانشگاه محروم گردید. در سال ۱۳۷۶ مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته تاریخ اسلام از دانشگاه نجف آباد گرفت. وی از مؤسسان "انجمن دین و دانش" در مسجدسلیمان بود. آقای محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در پیام تسلیت خود، ضمن اشاره به فعالیت های علمی و مذهبی وی، او را از "پیشگامان آزادی و دینداری" دانست که "همواره تلاش می کرد تا دین و عقلانیت را با یکدیگر داشته باشد".

مهندس عزت الله سحابی نیز در پیام تسلیتی به مناسبت درگذشت آن مرحوم در مورد خصوصیات روحی و اخلاقی وی خاطر نشان ساخته بود که "در وجود آرام و بی تظاهر او روحی سرشار از مسئولیت و تعهد روشن نگری، موج می زد. به طوری که می توان وجود او را یکی از عوامل اشاعه روحی ملی و استقلال طلبی و عدالت پروری و آزادی خواهی منطقی در سرزمین خوزستان دانست".

از مرحوم ابراهیم رضایی پیش از این در نشریه چشم انداز ایران در دو شماره (۱۳ - ۱۴) پژوهشی با عنوان "روح یابی سلطنت به روایت تاریخ" به چاپ رسیده است. ایشان در مقاله "مشروطه؛ ویا یا طاعون؟!؟" به تحقیقی مستند و موشکافانه دست زده است. وی در پنجم اردیبهشت سال ۱۳۸۲ بر اثر بیماری درگذشت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

در حدود یک صدسال قبل مردم ایران متأثر از شرایط داخلی و خارجی در جنبش اجتماعی مشروطه، در صدد برآمدند تا با تدوین قانون اساسی و نظارت مجلس بر حکومت گران به اوضاع نابسامان داخلی و استبداد کهن خاتمه داده، وظیفه حکومت را از "رعیت پروری" به "مسئولیت پذیری" در برابر نمایندگان ملت تغییر دهند و مردم را از حالت "رعیت بودن" به شهروند دارای حقوق در آورند. در استقرار مشروطه به وسیله مردم جشن ها برپا گردید، ولی این شادمانی ها موقت بود، زیرا "مجلس شورای ملی" که می بایست حافظ حقوق شهروندی آنها و طرفدار منزلت اجتماعی شان باشد و سدی در برابر خودسری های حکومت گران گردد، در همان ابتدای مشروطه به دستور محمدعلی شاه و حمایت علمای مخالف مشروطه به توپ بسته شد و تعطیل گردید و تا زمان به قدرت رسیدن رضاخان، دوبار دیگر "خانه ملت" تعطیل گردید.

در اعتبار مشروطه و به رسمیت نشناختن آن بین علما اختلاف وجود داشت، عده ای آن را حمایت کردند و در این راه به دار آویخته یا کشته شدند. تعداد دیگری با آن به مخالفت برخاسته و تا برداشتن پیش رفتند، به حدی که

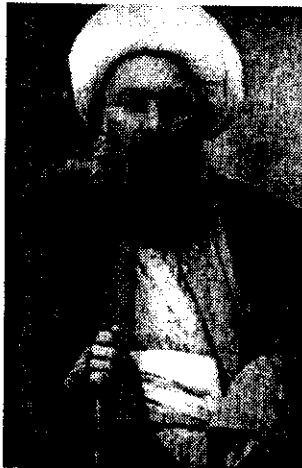
از همان زمان پیدایی
 نهضت مشروطه و
 شکل گیری آن علما و
 روحانیت، نظریه یا
 اندیشه خاصی را
 برای اداره مملکت و
 نوع حکومت ارائه
 نکرده بودند، حتی
 رساله تنبیه الامه و
 تنزیه الملکه نائینی
 درباره ضرورت
 مشروطه، پس از به
 توپ بستن مجلس
 توسط
 محمدعلی شاه،
 انتشار یافت، نه قبل
 از آغاز نهضت

از نظر
 مشروطه خواهان،
 مشروطه حکومتی
 بود بر اساس
 قانون اساسی و
 سیستم پارلمانی
 مبتنی بر تفکیک قوا
 که در آن وظایف
 حکومت مشخص و
 حقوق مردم
 به رسمیت شناخته
 شده بود

آیت الله بروچردی 'افزون بر ظلم سلاطین، ناسخ و منسوخ علما را از عوامل حدوث جنبش مشروطه خواهی دانسته است.' (یاد، شماره ۵، ص ۵۲) هم رضاخان و هم فرزندش قانون اساسی مشروطه را نادیده گرفتند، به طوری که بود و نبود مجلس تأثیری در مهار خودکامگی آنها نداشت، زیرا این آنها بودند که مقرر می کردند چه کسانی باید وارد مجلس شوند و چه قوانینی را باید تصویب نمایند. به جای نظارت مجلس بر اعمال آنها، پدر و پسر بر مجلس و مجلسیان نظارت و تسلط داشتند. هیچ کس اختیاری از خود نداشت. به گفته مخبرالسلطنه هدایت: 'در دوره پهلوی هیچ کس اختیار نداشت، تمام امور می بایست به عرض برسد و به آنچه فرمایش می رود رفتار کنند و تا درجه ای اختیار نباشد، مسئولیت معنا ندارد.' (خاطرات و خطرات، ص ۴۰۲) شش، هفت دهه بعد از پهلوی آقای الهام از حقوقدان های شورای نگهبان درباره وظیفه قانون گذاری مجلس گفته است: 'اگر در شرایط فعلی، مجلس بخواهد قانون مطبوعات را اصلاح کند، شورای نگهبان آن را رد خواهد کرد... این مسئله باید از سوی رهبری حل شود یعنی مجلس رهبر را قانع کند که در جهت مغایرت با مصالح نظام نیست.' (آبان، شماره ۱۳۵)

خودکامگی و اختیارات مافوق قانون و مطلق شاه از یک سو و تحقیر ملت و محدود کردن آزادی های قانونی مردم، افزایش روز به روز زندانی های سیاسی، اعمال شکنجه، دادگاه های غیرعلنی، وابستگی به بیگانه، خفقان و سرکوب اهل قلم، عدم اجرای قانون اساسی از سوی دیگر، باعث شد تا مردم برای بار دوم در یک صدسال اخیر انقلابی را برای دفع استبداد و قانون شکنی ها و تحقیر ملت بپا دارند. برای دومین بار نمایندگان از جانب ملت مبادرت به تدوین قانون اساسی انقلاب کردند تا از بازتولید استبداد جلوگیری کرده و از تکرار خودسری های حکومت گران ممانعت به عمل آورند. از زمان تدوین قانون اساسی انقلاب، کشمکش بر سر اجرای آن بروز کرد و به فرار اولین رئیس جمهور منجر گردید. با این وجود اگر چه سال های جنگ و دفع دشمن خارجی از بروز کشمکش بر سر اجرای قانون اساسی جلوگیری کرد، اما در سال ۶۸ هیئتی ۲۵ نفری به بازنگری قانون اساسی پرداخت و در بعضی از اصول آن تجدیدنظر به عمل آمد که این امر موجب فریه تر شدن بعضی از اصول قانون اساسی گردید، اما زمینه های بروز اختلافات بعدی را برطرف نساخت، حتی آیت الله خزعلی از اعضای شورای نگهبان و شورای بازنگری از طرح انحلال مجلس در سند جدید قانون اساسی سخن گفتند که با مخالفت اکثریت بازنگران روبه رو شد. (همشهری، شماره ۱۲، ص ۱۷)

با پیروزی اصلاح طلبان در دوم خرداد ۷۶ و ۲۹ بهمن ۷۸ در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ششم، نهاد ریاست جمهوری و قوه اجرائی و اداره قانون گذاری در دست اصلاح طلبان قرار گرفت، چالش و کشمکش بر سر مطالبات مردم برابر قانون اساسی شدت گرفت. از سوی دیگر از پیروزی انقلاب ۵۷، همواره از سوی انحصار طلبان تمامیت خواه، روشنفکران و اهل قلم و مطبوعات و دگراندیشان با عنوان هایی مانند 'لیبرال' یا مورد حمایت بیگانه، در تریبون های یک طرفه و عمومی مانند خطبه های نماز جمعه، صداوسیما و به دور از ارائه تحلیل مستدل و اقتناعی به عنوان عامل انحراف در انقلاب مشروطه معرفی شدند. آنها در فضای به دست آمده بعد از انقلاب، روشنفکران ملی، ملی - مذهبی، دگراندیش و مطبوعات مستقل را به بهانه حمایت آنها از سوی بیگانگان مسبب انحراف در مشروطه و عامل خطر انحراف در انقلاب اسلامی معرفی کردند. هنوز یک سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که آقای رفسنجانی در بهمن ۵۸ در نامه ای به امام خیر از تکرار تاریخ مشروطه را داد. او در نامه خود به امام نوشت: 'علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می خورد، متجددهای شرق زده و غرب زده علی رغم تضاد با یکدیگر در بیرون راندن اسلام از انقلاب همدست اند.' (عبور از بحران، ص ۱۸) آقای رفسنجانی در چالش با بنی صدر و در پاسخ به استفاده ابزاری او از دین گفته بود: 'ما نمی توانیم تحمل کنیم که پس از انقلاب، لیبرالیسم بر کشورمان حکمفرما شود و بدین ترتیب انقلاب ما را به کلی نابود سازد.' (اطلاعات، ۵۹/۶/۱۹) بنابراین مدعیان غیر خودی باید از عرصه سیاسی کشور کنار زده می شدند، آن چنان که آیت الله یزدی در خاطرات خود نوشته است: '... منافقین در اولین فرصتی که احساس کردند ایشان با روحانیت مدعی حکومت در یک جوی نمی رود، دانستند که کلاه گشادی به سرشان رفته است. لذا در اولین فرصت به جمع آوری و اختفای سلاح های متعلق به این ملت پرداختند.' (خاطرات یزدی، ص ۴۸۷) در حالی که سه ماه قبل از پیروزی انقلاب، حاج مهدی عراقی از سران مؤتلفه در پاریس گفته بود: 'مجاهدین با این عملیاتی که کردند و خون هایی که دادند، می توانیم بگویم که یک پایه از انقلاب امروزی را برای خودشان اختصاص دادند.' (ناگفته ها، ص ۱۴۷) زمانی که تنها دوماه به برگزاری انتخابات مجلس ششم باقی بود و با وجود آن که در آن زمان قدرت در دست محافظه کاران بود و آنها غیر خودی ها



هم رضاخان و هم
فرزندش
قانون اساسی
مشروطه را نادیده
گرفتند، به طوری که
بود و نبود مجلس
تأثیری در مهار
خودکامگی آنها
نداشت، زیرا این
آنها بودند که مقرر
می کردند چه کسانی
باید وارد مجلس
شوند و چه قوانینی
را باید تصویب
نمایند. به جای
نظارت مجلس بر
اعمال آنها، پدر و
پسر بر مجلس و
مجلسیان نظارت و
تسلط داشتند

را از صحنه سیاسی و اداره کشور کنار زده بودند، آقای رفسنجانی با لحنی آمرانه به تکرار مطالب بیست سال گذشته پرداخت و گفت: "اجازه نخواهیم داد تا تاریخ مشروطه با جهل و خامی عده‌ای مجدداً تکرار و سرنوشت حماسه تاریخی استقرار نظام جمهوری اسلامی به دست افراد نادان و یا دانای شرور رقم بخورد." (رسالت، ۷/۱۰/۷۸)

حجت‌الاسلام ناطق نوری رئیس مجلس پنجم، دوهفته قبل از انتخابات ششمین دوره مجلس در نشستی با دانش‌آموزان بسیجی در بدگویی از روشنفکران مشروطه خواه گفت: "روشنفکران غربی و غرب‌زده دوران مشروطه به بهانه اصلاح طلبی در نهضت مشروطه نفوذ کردند و آن را از مسیر اصلی اش منحرف کردند. اگر اینها و بسیج باشند، تقی زاده‌ها، ملکم خان‌ها، بیرون نمی‌آیند. اما اگر نباشند، همچون دوران غم‌انگیز مشروطه شیخ فضل‌الله به دست نسل مشروطه خواه در میدان توپخانه به دار آویخته می‌شود، پای دار هم کف می‌زنند. در آن زمان شیخ فضل‌الله تشکیل مجلس شورای اسلامی را پیشنهاد کردند که با مخالفت روبه‌رو شد و گفتند: "مجلس شورای ملی و سفیر امریکا هم با این پیشنهاد که برای منافع امریکا ضرر دارد مخالفت کرد." (عصر آزادگان، ۱۳/۱۱/۷۸) همین شخص حتی گفته بود برای جلوگیری از تکرار ماجرای مشروطیت، کاندید ششمین دوره ریاست جمهوری شده است. (کیهان هوایی، ۲۴/۱۱/۷۵) و حتی گفته بود: "اگر لیبرال‌ها و تکنوکرات‌ها به مجلس راه یابند، ممکن است تاریخ دوران مشروطیت تکرار گردد." (ایبار، ۲۴/۱۰/۷۴) آقای حسینی مجری برنامه تلویزیونی اخلاق در خانواده و نماینده مجلس پنجم در مذمت مطبوعات عصر مشروطه در مجلس گفته بود: "همین قلم‌های عنود و مسموم به نمایندگی از غرب سلطه‌گر به فساد پرداختند و شخصیتی مانند شیخ فضل‌الله را بر سر دار بردند و در پای دار کف زدند." (فتح، ۱۰/۱۱/۷۹) نشریه فیضیه تا آنجا پیش رفت که رهبران مشروطه را ساده لوح و مشروطه را انگلیسی دانست. (فیضیه، ۲۳/۱۱/۷۹) دکتر ولایتی وزیر خارجه سابق نیز مشروطه را سوغاتی فرنگی معرفی کرد. توکلی کاندید هفتمین دوره ریاست جمهوری در کتابی با نام "مشروطه‌ای که نبود" به بررسی مشروطه دست زد که نام کتاب از محتوای آن خبر می‌دهد. قبل از نود و دومین سالگرد مشروطه و در حالی که دو روز به روز چهاردهم مرداد روز پیروزی انقلاب مشروطه مانده بود، آقای رفسنجانی نه در یک مصاحبه و یا جلسه پرسش و پاسخ، بدون ارائه تحلیل نقادانه درباره علل وقوع مشروطه و یا اهداف مشروطه از تریبون یک طرفه نماز جمعه در ۱۲ مرداد علیه فرنگ‌رفته‌ها، روزنامه‌ها، بی‌دین‌ها به عنوان عوامل انحراف در مشروطه به سخن پرداخته و گفته بود: "عده‌ای به غلط سعی دارند آنچه را که در زمان مشروطیت گذشت با انقلاب اسلامی تطبیق دهند. چنین تطبیقی صحت ندارد و این دو مقطع به‌طور کلی با یکدیگر متفاوت‌اند. مردم در آن زمان نتوانستند دستاورد مشروطیت را حفظ کنند و این باید مایه عبرت ما شود... دولت انگلیس به نفع فرنگ‌رفته‌ها و غیردینی‌ها موضع گرفت و این نکته برای ما عبرت آموز و مهم است. تعدادی روزنامه به سرعت خلق شدند که بد عمل کردند. کاری کردند که متدینین و روحانیون که پیشتاز مشروطیت بودند دل‌سرد شدند و کنار رفتند و زمینه برای ورود افراد فاقد صلاحیت فراهم شد. ظرف مدت کوتاهی به جای خاندان قاجار، سلسله دیگری آمد. حقیقتاً تعجب آور است، مردمی که بیدار شدند، مشروطه خواستند و مجلس درست کردند، به یک باره یک افسر قزاق یعنی رضاخان میرینج بر آنها مسلط شد. آنها می‌خواستند همان سیاستی را اجرا کنند که با روی کار آوردن آتاترک در ترکیه کردند، هر چند تا حدی چنین کردند اما نتوانستند." (نوروز، ۱۳/۵/۸۰)

برخلاف نظر آقای رفسنجانی آنچه باعث انحراف در مشروطه گردید، وجود نشریات یا نفوذ فرنگ‌رفته‌ها و بی‌دین‌ها در حکومت مشروطه نبود، بلکه اقدامات مجلس اول از نظر سیاسی و اقتصادی به نفع مردم و محدود کردن قدرت نامحدود شاه باعث به توپ بستن مجلس و تعطیلی آن گردید. تغییر و تجدیدنظر در قانون اساسی به نفع صاحبان قدرت، عدم اجرای قانون اساسی، جلوگیری از ورود نمایندگان واقعی مردم به مجلس شورای ملی موجب دل‌سردی مردم و انحراف در مشروطه گردید. همفکران آقای هاشمی رفسنجانی در مجلس پنجم، در حالی که کمتر از شش ماه به آغاز انتخابات ششمین دوره مجلس باقی مانده بود، اقدام به تغییر قانون انتخابات به نفع ایشان کردند. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام را برای نامزدی انتخابات مجلس از دادن استعفا معاف کردند و مجلس علناً بر تبعیض میان افراد صحنه گذاشت. یا این که برخلاف اصل ۷۶ قانون اساسی که مجلس حق تحقیق و تفحص در همه امور کشور را داشت، مجمع به ریاست آقای رفسنجانی مصوبه‌ای را تصویب نمود که به موجب آن حق تحقیق و تفحص مجلس ششم از نهادهای تحت امر رهبری را منوط به اذن ایشان قرار می‌داد. (جراید، ۲۴/۱۱/۷۹)

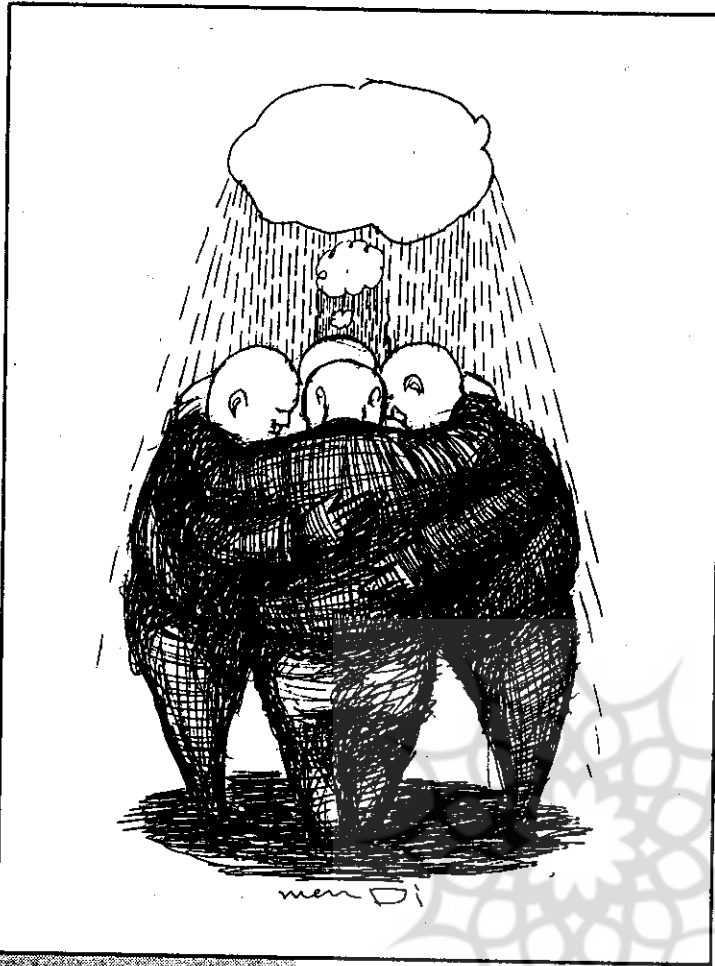
از همان زمان پیدایی نهضت مشروطه و شکل‌گیری آن علما و روحانیت، نظریه یا اندیشه خاصی را برای اداره مملکت و نوع حکومت ارائه نکرده بودند، حتی رساله تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله نائینی درباره ضرورت مشروطه، پس از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی‌شاه، انتشار یافته بود، نائینی ده ماه بعد از به توپ بستن مجلس یعنی در سال ۱۳۲۷ ابتدا رساله خود را در بغداد منتشر ساخت و سال بعد در ایران تجدید چاپ شد. علما در آغاز راه مشروطه نیز همراه و هماهنگ نبودند، چنانچه زمانی که سیدعبدالله بهبهانی بنا به گزارش کسروی در آغاز نهضت درجست‌وجوی همفکران دیگری در میان علما برآمد، معتمدالاسلام رشتی را جهت همکاری نزد سیدمحمدطباطبایی مجتهد معروف فرستاد. سید از شرایط همکاری خود با ایشان پیام داد که اگر سیدعبدالله مقصود را تبدیل کند و غرض شخصی در کار نباشد، من همراه خواهم بود. منظور سیدمحمد آن بود که کار از حالت غرض شخصی و مبارزه با عین‌الدوله و معارضه با شیخ فضل‌الله خارج گردد و جنبه عمومی و تحصیل مطالبه حقوق مردم به خود بگیرد. پس از آن معتمدالاسلام را نزد شیخ فضل‌الله فرستاد. شیخ در پاسخ به سیدعبدالله نه تنها پیشنهاد او را نپذیرفت، بلکه ایشان پیام‌رسان را نیز از خشم عین‌الدوله برحذر داشت. سیدابوطالب زنجانی نیز در برابر خواست همکاری سیدعبدالله تنها قول داد که بی طرف بماند. اما حاجی شیخ عبدالنبی خواستار ملاقات با سیدعبدالله شد، سیدعبدالله که چنین دید، گفت: "همان آقای بهبهانی با من باشد مرا کافی خواهد بود." (انقلاب مشروطه، ص ۴۹) نهضت مشروطه آغاز شده بود که شیخ فضل‌الله از نیمه راه یعنی از زمان مهاجرت به قم به کوچندگان پیوست. زمانی که ناظم‌الاسلام کرمانی به همراه مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامه "ادب" نزد شیخ فضل‌الله برای دعوت ایشان به همکاری علیه استبداد رفته بودند، شیخ با عصبانیت به آنها گفته بود: "ما اهالی ایران شاه لازم داریم، عین‌الدوله لازم داریم، چوب و فلک و میرغضب لازم داریم، ملا و غیر ملا، سید و غیر سید باید در اطاعت حاکم و شاه باشد." (تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۸۲)

تا این زمان نه شیخ و نه هیچ کدام از علما تئوری یا نظریه خاصی را برای "نوع حکومت" ارائه نکرده بودند. حتی زمانی که طرفداران مشروطه در شهر تبریز نزد یکی از علما به نام "میرزا صادق آقا" مجتهد معروف برای جلب همکاری او رفتند، وی در برابر اصرار آنها در پیوستنش به مشروطه خواهان گفته بود: "این چیزی که شما می‌خواهید چیست و معنی آن کدام است؟" وقتی که برای او توضیح دادند که منظور حکومت ملی است، پرسید: "این چیز که از ممالک دیگر آمده، آیا آنجاها اسمی به زبان خود آنها دارد؟" چون شنید که آنها به زبان خودشان "کنستیتاسیون" می‌گویند، گفت: "خوب است همین کلمه را بگیرید که در مرکز اصلی خودش معنی و تعریف جامع و ثابت غیرقابل تغییر دارد و نمی‌توان بعدها تعریف و تفسیر ناصحیح کرد، اما اگر کلمه عربی و "مشروطه" را بگویید، اختیار کار و تفسیر و معنی آن را به دست ما داده‌اید و ما خواهیم گفت که الشرط بشرط و هو شرط و ذلک مشروط، آن وقت روزی می‌گوییم "مشروط به نبودن آزادی" یا "مشروط به حکم علما" و هكذا و هكذا." (سه خطابه، تقی‌زاده، ص ۵۴)

آقای طباطبایی در مذاکرات مجلس اول مشروطه با کمال صداقت و با صراحت گفته بود: "ما مشروطه را که خودمان ندیده بودیم، ولی آنچه شنیده بودیم و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده بودند به ما گفتند که مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است، ما هم شوق عشقی حاصل نموده تا ترتیب مشروطیت را در مملکت برقرار نمودیم." (ایدئولوژی نهضت مشروطه، آدمیت، ج ۱، ص ۲۲۶)

به هر حال علما و روحانیت در مشروطه از وحدت نظری و عملی نسبت به حرکت مشروطه و مفهوم آن برخوردار نبودند. همچنان که امروز خیلی‌ها نسبت به مفهوم جمهوری برخوردار نمی‌باشند. فلسفه وجودی مشروطه در ایران متأثر از غرب و حاصل فکر و تجارب متفکران غرب بوده و ریشه در دین داری نداشت. مشروطه خواهان اولیه سعی کردند تا به آن صورتی سنتی و ایرانی - اسلامی بدهند. در این اندیشه و تئوری تلقی نوینی درباره انسان و جامعه دینی بود، در این تلقی جدید از دین، انسان، موجودی آزاد و مختار تعریف شده بود. موجودی که خداوند به او کرامت عطا کرده بود و کسی نمی‌بایست نسبت به او تحکم روا دارد. مطابق اندیشه نوین مشروطه، دین مجموعه‌ای از قوانین و احکام پراکنده نبود، بلکه در این اندیشه، طرفداران آن اعتقاد داشتند که در شرایط نوین جهانی اندیشه دینی باید بتواند پاسخگوی نیازها و مشکلات امروز او باشد که یکی از آنها ارائه طریق در کیفیت انطباق دین با نیازهای سیاسی عصر مانند آزادی، حقوق طبیعی آدمی، حاکمیت ملی، قرارداد اجتماعی در مقابل "سلطنت من جانب‌الله"، ضرورت قانون متغیر و نسبی و عرفی توسط بشر یعنی نمایندگان منتخب مردم، تفکیک

آقایان طباطبایی و بهبهانی در تهران و آیات ثلاثه نجف از مشروطه خواهان حمایت می‌کردند و پای می‌فتشیدند. علمای ثلاثه نجف در دوران مشروطه فتوا دادند که به اجماع مسلمین در عصر غیبت، حکومت از آن جمهور مسلمین است. آنها مجلس را در جهت تقویت دین و حفظ شوکت دولت اسلامی می‌دانستند. علمای نجف پس از به توپ بستن مجلس طی فتوایی گفتند: "همه بدانید همراهی و اطاعت و شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت از یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی دارد."



قوا، اداره جامعه با خرد بود. در مشروطه که طرفدارانش آن را در انطباق شریعت یا فرهنگ سیاسی جهانی می دانستند، در آن، هر جا که سخنی بر خلاف شریعت جاری بود، خودبه خود طرد می گردید. از نظر مشروطه خواهان، مشروطه حکومتی بود بر اساس قانون اساسی و سیستم پارلمانی مبتنی بر تفکیک قوا که در آن وظایف حکومت مشخص و حقوق مردم به رسمیت شناخته شده بود. این اندیشه و روش اداره جامعه مورد تأیید علمایی مانند علامه نائینی، طباطبایی، بهبهانی و علمای ثلاثه نجف بود. روحانیون مشروطه خواه، مشروطه را یک سیستم شیطانی می دانستند که هدفش نابود کردن اسلام بود. در اندیشه مشروطه خواهان - که شیخ فضل الله نوری جلودار آنها بود - برای مردم در اداره کشور و امر حکومت حقی قائل نبوده و حقوق آنها را به رسمیت نمی شناختند و مقام سلطنت از تعرض مصون می ماند و عنوان "ظل الهی" به خود می گرفت. مشروطه طلبان می پنداشتند که دین فقط همان است که در رسایل به جای مانده از گذشته مندرج است و اندیشه دینی را تا سطح رعایت ظواهر شریعت تنزل می دادند و بر این باور بودند و حکم می دادند که حتی اگر در رژیم استبدادی منکری صورت پذیرد، از جمله موارد فسق و معصیت است، لیکن مشروطه کفر است، زیرا الزام به متابعت از قانون عرف در منابع دینی مندرج نیست و این بیانگر آن است که این الزام امری "من عندی" است و در نتیجه کفر آمیز است. چنانچه شیخ فضل الله بر این باور بود که پذیرش مشروطه، عوامل رواج فحشا و آزادی شرب خمر و مفاسد دیگر را به ارمغان آورده است و مردم را نسبت به شریعت بی اعتنا می کند. شیخ اعتقاد داشت که اگر اصل مساوات اجرا شود، احکام اسلامی در باب قصاص معلق خواهد

ماند و مسلم و کافر ذمی برابر خواهند شد. او آزادی قلم و زبان را از جهت بسیاری منافی با قانون الهی می دانست و تأکید داشته بود: "بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است؛ از نظر شیخ فضل الله اصل قانون گذاری با اکثریت آرا ولو در امور مباح چون بر وجه التزام می باشد، بدعت و حرام است." (نامه ها و مکتوبات شیخ فضل الله نوری، ترکمان، ج ۱، صص ۶۰-۱۴) دعوی مشروطه و مشروطه را علما آغاز نکرده بودند. از سوی مظفرالدین شاه لفظ "مشروطه" در فرمان موسوم به مشروطیت نیامده بود. برای به کار بردن این لفظ در قانون اساسی مبارزه شدیدی میان دربار و مجلس اول به وجود آمد که مشیرالدوله صدراعظم گفت: "شاه مشروطه را نداد، مجلس مرحمت کرده است." نزدیک یک هفته مذاکره بین مجلس و دربار ردوبدل شد و عاقبت شاه گفت: "من مشروطه را قبول ندارم و مشروطه می دهم." این مسئله اختلافی در مجلس ایجاد کرد و علما این پیشنهاد را قبول کردند. ناگهان از یک گوشه مجلس، مهدی باقر وکیل صنف بقال فریاد سختی برآورد و به علما گفت: "آقایان، قربان شما، ما یقه چرکین های عوام این اصطلاحات عربی و اینها سرمان نمی شود، ما جانی کنده و مشروطه گرفته ایم، حالا شما می خواهید آن را فدا کرده و از دست بدهید؟ ما زیر بار نمی رویم." بر اثر این فریاد لفظ مشروطه در قانون اساسی ذکر شد. (سه خطابه، تقی زاده، ص ۱۵۲) در جلسه ای که در صاحبقرانیه به وسیله وزرای مظفرالدین شاه تشکیل شده بود، وزیر دربار یعنی امیربهادر گفته بود: "...مجلس شورا خلاف شرع است و... شورای اسلامی خوب است، چرا به شورای ملی بدل گردید." (تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳، ص ۳۲۶) محمدعلی شاه از همان زمانی که به سلطنت رسید به مقابله جدی با مشروطه خواهان برخاست. در همان ابتدای سلطنت خود گفت که پدرش در حالت بیماری فرمان مشروطه را امضا کرده است و لذا سند "مشروطه" اعتبار ندارد. در کشمکش بین مشروطه خواهان و دربار محمد علی شاه گفته بود: "من مشروطه را قبول ندارم، ما دولت اسلامی هستیم و سلطنت باید "مشروطه" باشد." (انقلاب مشروطه، کسروی، ص ۲۲۶) هدف شاه این بود تا بدین وسیله علما را در برابر مشروطه خواهان

کسروی بر این باور بود که اگر فتاوی علمای نجف نبود کمتر کسی از مردم به مشروطیت روی می آورد

ملک المتکلمین از
علمایی بود که
متوجه خطر
شیخ فضل الله و
مشروع خواهان
شده بود، وی
درباره استبداد
دینی گفته بود: "ای
مشروطه خواهان و
آزادی طلبان، ما باید
بیش از استبداد
گذشته از این
مشروطه و
مشروع خواهان که
همان مستبدین و
دشمنان آزادی
هستند بیم و
وحشت داشته
باشیم، زیرا اینها
می خواهند استبداد
را در لباس دین و
شریعت دوباره زنده
کنند و ظلم و
ستمگری و حکومت
خودمختاری را با
حربه تکفیر رواج
دهند و آزادی و
عدالت را مخالف
دین اسلام معرفی
کنند"

قرار دهد. علمایی مانند شیخ فضل الله از این نظریه شاه حمایت و طرفداری کردند، زیرا از نظر شیخ، محمدعلی شاه، شاهی شیعه و مسلمان بود که همه ساله در دهه محرم تکیه برپا می کرد و در شب های عاشورا با پای برهنه در کوچه ها راه می افتاد و در چهل مسجد شمع روشن می کرد و کتاب دعا چاپ می کرد. اختلاف بین مشروطه خواهان و مشروطه خواهان از زمانی شدت گرفت که مجلس در برنامه جدید مالی خود بسیاری از مخارج اضافی دربار را حذف کرد، رسم تیول را برانداخت، حقوق شاهزادگان را کم کرد، از بودجه سلطنتی حدود ۳۸ هزار تومان کاسته شد. شاه در روز بعد قاطر چیان و ساربانان و شتربانان دربار را به بهانه این که مجلس حقوق آنها را قطع کرده است از خدمت اخراج کرد و به آنها گفت: "بودجه فعلی مربوط به من است." این جماعت با گروه عظیمی از سربازان امیربهداد و جماعتی از اشرار و اوباش محلات مختلف تهران و تنی چند از روحانیون مخالف مشروطه به میدان توپخانه آمدند و در آنجا چادر برپا کردند و شعار دادند: "ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم مشروطه قانونی، هرگز نمی خواهیم،" اوباش دو روز بعد به خانه حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی رفتند و آنان را به میدان توپخانه کشاندند. این جماعت به آزار مردم و خالی کردن جیب عابران و طرفداران مشروطه پرداختند. دفاتر روزنامه را آتش زدند. یکی از روحانیون مخالف مشروطه در ضمن صحبت به آن جماعت گفت: "زنا بکن، دزدی بکن، آدم بکش، اما نزدیک این مجلس مرو." جمعیت اوباش و اشرار توپخانه، میرزا عنایت زنجانی را به خاطر هفتصد تومان پولی که در جیب داشت با قداره تکه تکه کردند و گفتند: "او قصد داشت سیدمحمد یزدی را بکشد." پسر نقیب السادات پیش آمد و گفت: "ای حضرات مسلمانان، شاهد باشید و در نزد جدم روز قیامت شهادت بدهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم." و با کارد چشم آن جوان را در آورد. (انقلاب مشروطه، کسروی، ص ۵۱۴)

شیخ فضل الله و عده ای از هوادارانش قبل از به توپ بستن مجلس به حالت اعتراض در شاه عبدالعظیم متحصن شدند از همان جا به مخالفت با مشروطه خواهان پرداختند. ادوار دبراون می نویسد: "شیخ فضل الله، یکی از رهبران روحانی به عنوان عامل اجرای [دسیسه] گزیده شد. آن روحانی آگاه به سبب حسادت به همکاران خود تحریک شد و احتمالاً از سوی دربار به وی رشوه داده شده بود." (انقلاب مشروطه، براون، ص ۱۵۲) شیخ تقریباً در ماه جمادی الاول به صحن مطهر شاه عبدالعظیم رفت و یک سری تبلیغات ارتجاعی را آغاز و رهبران مردم را به مثابه ملحد، بابی و امثالهم تکفیر کرد که شیخ به همراهی دو سید یزدی به نام های محمد و علی کوشید برخی اسناد جعلی را که علی الظاهر از سوی انجمن های آذربایجان و قفقاز صادر شده بود و حاوی عبارت بدعت و کفرآمیز بود، منتشر ساخته تا شهرت ایشان را خدشه دار کند. وی همچنین نامه هایی از سوی رهبران بابی در تأیید و تحسین نمایندگان مختلف و برجسته ملی گرا جعل کرده بود. (انقلاب مشروطه، براون، ص ۵۱) شیخ فضل الله در نشریه "دعوه الاسلام" نوشت: "مشروطه، آزادی می خواهید؟ ۱۳۲۳ سال است که خداوند عالم به ما قانون به توسط محمد(ص) عطا فرموده، ما قانون مستشارالدوله و تقی زاده و باقرخان را لازم نداریم، شش هزار سال است که خداوند عالم پادشاه واجب الاطاعه به ما عطا فرموده و در همه لباس ها اجرای احکام اسلام را بر همه مسلمانان واجب نموده. شما را به خدا انصاف دهید، یک ایران، سی کرور پادشاه؟" شیخ در مخالفت با مشروطه با صراحت گفته بود: "اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم، این سعی اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه بر او جاری است." (نامه ها و مکتوبات شیخ فضل الله، ترکمان، ج ۱، ص ۱۱۴) همین گفته ها و اقدامات شیخ باعث گردید تا مشروطه طلبان سیدمحمد طباطبایی را واداشتند تا نوشته ای بدهد، چنانچه شیخ به کار خود ادامه دهد، او را از تهران اخراج نماید. (انقلاب مشروطه، براون، ص ۱۵۲) اما تحصن شیخ فضل الله با این ضمانت سیدمحمد طباطبایی خاتمه نیافت، بلکه زمانی که امین السلطان ترور گردید، شیخ نیز به تحصن خود خاتمه داد. به نظر ادوارد براون، تحصن شیخ با اشاره امین السلطان و دربار بود، زیرا با ترور امین السلطان، شیخ نیز به تحصن خود خاتمه داد. بیان اظهاراتی در هنگام اعدام به وسیله شیخ فضل الله نشان از حسادت شیخ نسبت به هم کسوتانش می دهد. شیخ در هنگام به دار آویخته شدن اعتراف کرده بود: "نه من یک مرتجع بودم و نه سیدعبدالله و سیدمحمد مشروطه خواه، مسئله صرفاً این بود که آنها می خواستند بر من تفوق جویند و من نمی خواستم به آنها برتری یابم و هیچ مسئله اصول "ارتجاعی" یا مشروطه در میان نبود." (انقلاب مشروطه، براون، ص ۳۷۶) هم ناظم الاسلام کرمانی و هم کسروی رفتار شیخ فضل الله را در برابر سیددین ناشی از حسادت او و به بازی نگرفتنش در بازی های سیاسی و به حساب نیاوردن او دانسته اند. محمدعلی شاه با حمایت

اگرچه آقای
رفسنجانی و دیگر
هم‌اندیشان وی، بد
عمل کردن
مطبوعات، حمایت
کردن انگلیس از
فرنگ‌رفته‌ها و
بی‌دین‌ها را موجب
دلسردی و
کناره‌گیری
روحانیت و اعدام
شیخ فضل‌الله را
دلیل انحراف در
مشروطه می‌دانند.
این در حالی است که
طیف‌هایی از
همسویانش اصولاً
مشروطه را قبول
ندارند و آن را
ساخته انگلیس
می‌دانند و رهبران
آن را ساده لوح
می‌پندارند. فتوای
قتل شیخ را نه تنها
فرنگ‌رفته‌ها و
بی‌دین‌ها صادر
نکردند، بلکه این
علمای نجف بودند
که فتوای قتل شیخ
را صادر کرده بودند

شیخ فضل‌الله و فتوای هم‌اندیشان او و با کمک لیاخف روسی مجلس اول را که دستاورد انقلاب مشروطه بود به توپ بست. شاه از روحانی معروف یعنی میرزا سیدابوطالب زنجانی که از همفکران شیخ فضل‌الله بود خواست تا با توسل به استخاره به قرآن فتوای حمله و تخریب مجلس را برای او فراهم سازد. متن استخاره شاه از میرزا سیدابوطالب این بود: "امشب توپ به مجلس بفرستم و فردا با قوه جبریه مردم را اسکات نمایم، خوب است و صلاح است." جواب میرزا این بود: "این کار باید بشود، غلبه قطعی است." (مجله یادگار، ش ۷۸، ص ۴۵) پس از غلبه شاه بر مجلس و ویرانی آن به فرمان او اموال و اثاثیه منازل مشروطه‌طلبان به وسیله سربازان حکومت و اوباش غارت گردید. میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین روحانی مشروطه خواه در باغشاه به دستور شاه اعدام شدند. سیدجمال واعظ که به بروجرد گریخته بود در همان جا به قتل رسید. سیدعبدالله و سیدمحمد طباطبایی پس از تحمل بی‌احترامی‌های فراوان به دستور شاه و رضایت شیخ فضل‌الله تبعید شدند. در همین ایام شیخ فضل‌الله طی نامه‌ای برای شاه نوشت و درخواست کرد: "... ماها بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی حاضر نیستند و نتیجه آن را جز هدم دین و هرج و مرج و هدر دماء محترمه و هتک نوامیس اسلامیہ نمی‌دانیم." (تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳، ص ۲۴۲) چندی بعد شیخ در این نامه مشروطیت را مغایر با احکام اسلام خواند و اعلام کرد که راضی به تأسیس مجدد آن نیست. به دنبال این نامه حدود سیصد نفر از علما همگام با شیخ با برقراری دوباره مشروطه مخالفت کردند و در اجتماع باغشاه و در حضور شاه طی سخنانی اعلام کردند: "ما دعاگویان در اطاعت اوامر ملوکانه تا حدی حاضریم که مخالف با مذهب ما نباشد، ولی چیزی که مخالف با مذهب باشد، نخواهیم گذاشت اجرا شود... استدعا می‌شود که برطبق استدعای قاطبه رعایا و حکم صریح حجج اسلام بر حرمت مشروطه دستخط ملوکانه را در رفع مشروطیت مرحمت فرمایید." (نامه‌ها و مکتوبات شیخ، ترکمان، ج ۱، ص ۳۷۴)

شیخ اعتقاد داشت که بنای اسلام بر دو امر است، نیابت در امور نبوتی و سلطنت، بدون این دو، احکام اسلامیہ معطل خواهد ماند، به همین علت بود که شیخ برای شاه ۲۶ ساله دعا کرد و گفت: "اللهم اید سلطاننا و اید حبیشه و اید عیشه و خلد ملکه و سلطانه نبته علی صراط المستقیم و العن اللهم من امان الاسلام او راد کوهینه و جندیه." (همان منبع، ص ۱۱۴)

شیخ و یارانش بر اساس اسناد و مدارک، نه تنها به مشروطه اعتقاد نداشتند، بلکه طرفداران مشروطه را نیز بی‌دین و کافر می‌شمردند. وقتی در عراق مشروطه خواهان شنیدند که حاج میرزا حسین خلیلی - که از طرفداران مشروطه بود - در سال ۱۳۲۶ قمری از دنیا رفته است، در کربلا جشن گرفتند و چراغانی نمودند و شربت و شیرینی گذاردند و وی را آماج بدگویی قرار دادند. (سیاست شرق، آفانجفی قوجانی، ص ۴۷۱)

آیت‌الله سیدعلی سیستانی از شاگردان میرزای شیرازی، در مخالفت با مشروطه چندان بیش رقت که حتی در رساله عملیه خود "مشروطه خواه" بودن را از شرایط مرجع تقلید برشمرد. (گنجینه دانشمندان، شیخ محمد شریف‌رازی، ج ۹، ص ۱۸۹) در برابر شیخ و هم‌اندیشان او، آقایان طباطبایی و بهبهانی در تهران و آیات ثلاثه نجف از مشروطه خواهان حمایت می‌کردند و بای می‌فشرده. علمای ثلاثه نجف در دوران مشروطه فتوا دادند که به اجماع مسلمین در عصر غیبت، حکومت از آن جمهور مسلمین است. آنها مجلس را در جهت تقویت دین و حفظ شوکت دولت اسلامی می‌دانستند. علمای نجف پس از به توپ بستن مجلس طی فتوایی گفتند: "همه بدانید همراهی و اطاعت و شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت از یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی دارد." (واقعات اتفاقیه، ص ۲۰۴) و همان‌ها نوشتند همراهی با مخالفین تأسیس مشروطیت، هر که باشد تعرض به مسلمین است و در حکم مخاربه با امام عصر به شمار می‌آید، کسروی بر این باور بود که اگر فتوای علمای نجف نبود، کمتر کسی از مردم به مشروطیت روی می‌آورد. حتی مجاهدین تبریز بارها گفته بودند که حکم علمای نجف را اجرا می‌کنند، درحالی‌که هم شیخ فضل‌الله و هم سیدعلی یزدی در مسجد جامع چون دیدند که شاه پس از به توپ بستن مجلس وعده دوباره مشروطیت داده و مجلس می‌باید افتتاح گردد برآشفته و گفتند: "مشروطیت با مذهب منافی است و شیخ، حجج اسلامیة عتبات را تکفیر کرد؟" ملک‌المتکلمین از علمایی بود که متوجه خطر شیخ فضل‌الله و مشروطه خواهان شده بود، وی درباره استناد دینی گفته بود: "ای مشروطه خواهان و آزادی طلبان، ما باید بیش از استبداد گذشته از این مشروطه و مشروطه خواهان که همان مستبدین و دشمنان آزادی هستند بیم و وحشت داشته باشیم، زیرا اینها می‌خواهند استبداد را در لباس دین و شریعت دوباره زنده کنند و ظلم و ستمگری

و حکومت خودمختاری را با حربه تکفیر رواج دهند و آزادی و عدالت را مخالف دین اسلام معرفی کنند. (تاریخ مشروطیت، ملکزاده، ج ۳، ص ۲۲)

در مرحله اول مشروطه اکثر علمای مشروطه طلب و مشروعه خواه در مجلس حضور داشتند، ولی آنها از سایر مناصب حکومتی به دور بودند. محمدعلی شاه با حمایت و فتوای علمای مشروعه خواه، مجلس را به توپ بست و علمای مشروطه طلب مانند ملک المتکلمین و سیدجمال واعظ که نقش اساسی در مشروطه داشتند به قتل رسیدند و طباطبایی و بهبهانی پس از آزار و اذیت، تبعید و مابقی آنها مخفی و یا فراری شدند. در مرحله دوم مشروطیت که تهران به وسیله کوچندگان بختیاری از اصفهان و دشتی ها از شمال اشغال گردید، محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد، شیخ فضل الله با غرور، پناهنده شدن زیر پرچم روس را نپذیرفت و پس از آن که سفارت عثمانی تقاضای پناهندگی او را رد کرد، بدون مقاومت تسلیم شد. (ایران در قرن بیستم، جان پیردیگار، ص ۴۶)

فاتحان تهران در دادگاهی شیخ فضل الله نوری را به علت مخالفتش با مشروطه و حرام دانستن و شرکتش در میدان توپخانه محاکمه کردند. شیخ در پاسخ به سؤال شیخ ابراهیم زنجانی ریاست دادگاه که چرا او با مشروطه مخالف است و آن را حرام اعلام کرده است گفت: "من مجتهد هستم و بر طبق الهامات قوه اجتهادیه و شم فقاهتی، راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی و عمل نمودم." شیخ در پای چوبه دار به هنگام اعدام اعتراف کرد که: "نه من یک مرتجع بودم و نه سیدعبدالله و سیدمحمد مشروطه خواه! مسئله صرفاً این بود که آنها می خواستند بر من تفوق جویند و من نمی خواستم به آنها برتری یابم و هیچ مسئله اصول ارتجاعی یا مشروطه در میان نبود؟" (انقلاب مشروطه، براون، ص ۳۷۶) بنابراین اعتراف، هیچ کدام از آنها مشروطه را قبول نداشتند و دغدغه آنها نه دین و بی دینی بود و نه مشروطه یا مشروعه، بلکه تفوق یافتن آنها بر یکدیگر بوده است. همچنان که امروز از دین به عنوان ابزار استفاده می شود. با توجه به این که شیخ و همفکرانش، تأسیس مدارس را خلاف شرع و مضمحل کننده دین، پرداخت مالیات را غیرشرعی، مشروطه را "فتنه عظیمه" قانون اساسی را "ضلالت نامه" و ملعون، مجلس شورا را در زمره مجالسی مانند دارالندوه در هنگام تصمیم قتل پیامبر، سقیفه بنی ساعده در نادیده گرفتن حق امام علی (ع) برای خلافت و مجلس عبیدالله بن زیاد در تصمیم قتل امام حسین (ع)، مشروطه را کفر و مشروطه خواه را کافر و مرتد می شمردند. حال این سؤال مطرح است که چرا کسانی در صددند شیخ و هم جناحان او را مشروطه خواه معرفی و مخالفان آنها را منحرف بدانند؟ هدف این افراد از تکرار انحراف در انقلاب مشروطه در زمان انتخابات و در زمان های دیگر چه می باشد؟ آقای رفسنجانی گفته است: "مردم در آن زمان نتوانستند دستاوردهای مشروطه را حفظ کنند." و در جای دیگر می گوید: "اجازه نخواهیم داد تا تاریخ مشروطه مجدداً تکرار گردد."

در مشروطه این مردم نبودند که از حفظ دستاوردهای آن عاجز باشند، بلکه این وارثان مشروطه بودند که برخلاف اصول قانون اساسی حقوق مردم را نادیده گرفتند و از حضور غیر خودی ها در انتخابات جلوگیری کرده و تنها به وابستگان خود اجازه شرکت در انتخابات را دادند. از شکل گیری احزاب و دستجات سیاسی جلوگیری کردند، مطبوعات را تعطیل و تحت کنترل درآوردند. در حال حاضر هم کسانی که از طرف مردم رأی نیورده اند، همواره تهدید می کنند که آنها اجازه نخواهند داد مانند مشروطه، انقلاب به انحراف کشیده شود. آقای رفسنجانی گفته است: "حقیقتاً تعجب آور است، مردمی که بیدار شدند، مشروطه خواستند، مجلس درست کردند، یکباره یک افسر قزاق یعنی رضاخان میرینج بر آنها مسلط شد."

برخلاف گفته آقای رفسنجانی، رضاخان را فرنگ رفته ها یا بی دین ها نیاوردند و یکباره هم به قدرت نرسید. رضاخان ظاهر دین را حفظ می کرد، در مراسم مذهبی و عزاداری حضوری فعال داشت. او در تکیه قزاقخانه برای امام حسین (ع) مراسم عزاداری برپا می کرد. دسته های سینه زن به آنجا می رفتند و از طرف او نسبت به آنها احترام گذاشته می شد و به سران مؤسسين دسته ها طاقه شال می داد. به روضه خوان ها پول می داد. رضاخان سر خود را برهنه می کرد و کاه بر سر خود می پاشید و جلوی دسته حرکت می کرد. در شام غریبان با سرویای برهنه و شمع به دست به همراه نظامیان حضور می یافت. در شب های قدر ماه رمضان شرکت می کرد و خود از راه اندازان این گونه مراسم بود. برخلاف نظر آقای رفسنجانی این علمای بزرگ بودند که وعده پادشاه شدن را به رضاخان دادند، نه فرنگ رفته ها یا بی دین ها. سردار سپه نخست وزیر پس از سرکوب خزعل، به عبات رفت و عالمانی مانند آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله نائینی، آیت الله اصفهانی، شیخ جواد جواهری، میرزا مهدی فرزند آخوند خراسانی و

اگر در مشروطه
کناره گیری علما و
روحانیتی که با
مشروطه نبوده و
حتی با آن ضدیت
علنی نیز داشتند،
یا بد عمل کردن
نشریات و حمایت
انگلیس از بی دین ها
و نفوذ آنها در
مشروطه از عوامل
دلسرد شدن علما و
کناره گیری آنها
گردید، آیا
زندان کردن،
محصور نمودن و
محروم ساختن علما
و روحانیانی مانند
آیت الله منتظری،
عبدالله نوری،
کدیور، اشکوری و
رهامی در حال
حاضر به وسیله
بی دین ها و
فرنگ رفته ها انجام
می گیرد؟



با وجود آن که
نزدیک به یکصدسال
از پیروزی انقلاب
مشروطه می گذرد،
همان مسائلی که
مشروطه خواهان و
مشروطه طلبان بر
سر مسائلی مانند
این که چه کسانی
وارد مجلس شوند،
تحمل احزاب
سیاسی، آزادی نشر
و قلم، آزادی
مطبوعات، برگزاری
میتینگ و
راه پیمایی، مفهوم
آزادی و عدالت،
قانون و
قانون گذاری
اختلاف داشتند،
همچنان وجود دارد
و حل نشده اند

چند روحانی دیگر با همراهانشان، شبی دوساعت پیش از امامد در حرم امام علی (ع) با سردار سپه نخست وزیر دیدار و ملاقات کردند. در مورد اوضاع ایران و این که سردار سپه به زودی پادشاه ایران خواهد شد سخن گفتند. از وی تعهد گرفتند که به نظر علما عمل کند، نظارت پنج تن مجتهد بر مجلس شورا را بپذیرد و مذهب ایران را مذهب جعفری بشناسد. (منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، جزء اول، ص ۴۹) از نجف برای او تمثال امام علی (ع) فرستاده شد. در زمان نخست وزیری در قم به ملاقات علما می رفت و با ظرف چای در حضور آنها می نشست. در مجلس مؤسسان سال ۱۳۰۴ حدود سیزده روحانی از جمله آیت الله کاشانی حضور داشتند و به پادشاهی رضاخان رأی دادند. (تاریخ ۲۰ ساله مکی، ج ۳، ص ۴۸۷) چه کسانی رضاخان را به فکر پادشاه شدن انداختند، علما یا روشنفکران؟ زمانی هم که رضاخان تاجگذاری کرد، از طرف علمای نجف مانند ابوالحسن موسوی، ضیاء الدین عراقی، داعی محسن علاء المحدثین، صاحب جواهر، داعی مهدی خراسانی، تاجگذاری اعلیحضرت قدر قدرت و جلوس ملوکانه را تبریک گفتند و به عنوان "اسلام پناه" از او یاد کردند. (تاریخ ۲۰ ساله مکی، ج ۴، ص ۱۸) در بیانیه مشترکی که به دو زبان عربی و فارسی به امضای نائینی و اصفهانی در مطبوعات آن زمان انتشار یافت، مخالفان رضاخان به دشمنان پیامبر در جنگ بدر و حنین تشبیه شدند. (تشیع و مشروطیت، حایری، ص ۱۹۳) چرا برکشیدن رضاخان به پادشاهی را به فرنگ رفته ها و بی دین ها نسبت می دهند؟

آقای رفسنجانی گفته است: "تعدادی روزنامه به سرعت خلق شدند که بد عمل کردند. کاری کردند که متدینین و روحانیون که پیشتر مشروطیت بودند کنار رفتند و زمینه برای ورود افراد فاقد صلاحیت فراهم شد. به نظر می رسد ایشان برای این که تعطیلی و توقیف نشریات که تعدادشان روز به روز افزایش یافته را توجیه کند، به شبیه سازی زمان مشروطه و حال دست زده و به گمان خود عملکرد بد مطبوعات در مشروطه را با عملکرد نشریات مستقل و دوم خردادی یکی دانست تا بهانه تعطیلی و توقیف مطبوعات فعلی را توجیه نماید.

ایشان دلسرد شدن روحانیت را عمل بد روزنامه نگاران دانسته است، اما باید دانست که علل دلسردی متدینین و روحانیت مورد نظر آقای رفسنجانی در مشروطیت، عمل بد روزنامه نگاران نبود، بلکه دلسرد شدن روحانی و متدین مورد نظر آقای رفسنجانی اصولاً آزادی مطبوعات را منافی با اسلام می دانستند و ادعا می کردند که بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و زبان است. اگر بر خلاف واقعیت، بپذیریم که دلسردی آنها بر اثر عملکرد بد مطبوعات بود، پس علت مخالفت آقایان متدین و روحانی از تأسیس مدارس و تدریس علوم جدید چه بود؟ آیا مخالفت آنها از تأسیس مدارس عملکرد بد آنها بوده است یا به علت آن بود که تأسیس این مدارس منافع آنها را به خطر می انداخت؟ شیخ فضل الله در اعتراض به تأسیس مدارس گفته بود: "آیا این مدارس جدید خلاف شرع و آیا ورود این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند؟ مدارس را افتتاح کردید، آنچه توانستید در جراید از ترویج مدارس نوشتید، حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید؟ نمی دانید در دولت مشروطه اگر من بخواهم روزنه و سوراخ این اطاق را

متعدد نمایم، باید مالیات بدهم و اگر یک سوراخ را دو سوراخ کنم، باید مالیات بدهم و کذا و کذا." (تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۸۲)

علت دلسردی این متدینین را امیربهادر وزیر دربار مظفرالدین شاه به خوبی بیان کرده است. امیربهادر در مخالفت با مجلس ملی و دفاع از آقایان در مذاکره با وزرا گفته بود: "آقایان متدینین" هرگز مجلس نمی‌خواهند و راضی به مجلس نخواهند شد، زیرا که مجلس شورا خلاف شرع است و اگر مجلس تشکیل گردد، دیگر کسی ظلم نمی‌کند و اگر کسی ظلم نکرد، دیگر احدی مظلوم نخواهد شد و اگر کسی مظلوم واقع نشود، دیگر کسی در خانه آقایان نمی‌رود و دیگر کسی با آقایان کاری ندارد؟... شورای اسلامی خوب است، چرا به شورای ملی بدل گردید؟" میرزا محمدصادق در جواب او گفت: "برای این که فردا اگر کسی از اهل مجلس را نفی و تبعید کنید، خواهید گفت که این بی‌دین و خارج از اسلام است؟ به این بهانه افرادی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند." (همان منبع، ص ۳۲۶) قبل از ثبت نام هفتمین دوره ریاست جمهوری، شایع بود که مهندس میرحسین موسوی قصد ثبت نام برای ریاست جمهوری دارد، سران جمعیت مؤتلفه اسلامی دستپاچه شده و برای بار دوم به اتفاق آیت‌الله یزدی برای جلب حمایت مدرسین حوزه علمیه قم از ناطق نوری در اردیبهشت ۱۳۷۶ به قم رفتند. آنها برای متقاعد ساختن مدرسین در مخالفت و خطر مهندس موسوی گفتند: "خطری به نام مهندس موسوی است! که اگر او قدرت اجرایی را در دست گیرد "امور اقتصادی" ما زیر سؤال خواهد رفت." (عصرما، شماره ۶۸، ص ۵) براساس اسناد، دلسردی و کناره‌گیری متدینین مورد نظر آقای رفسنجانی از مشروطه بیشتر دنیوی بوده تا اخروی و دغدغه دینی.

بد عمل کردن نشریات به گمان ایشان به عنوان عامل دلسردی متدینین بهانه‌ای بیش نیست، زیرا در آن زمان اکثریت مردم بی‌سواد بودند و قشر روزنامه‌خوان بسیار کم بود. در برابر، علما و روحانیان دارای مساجد، منابر و تکایا بودند و به راحتی با توده‌های مردم ارتباط برقرار می‌کردند، علاوه بر آن داشتن نشریه و نوشتن شب‌نامه نیز بی‌بهره نبودند. در روز یوم‌التوبه دفاتر روزنامه‌ها به غارت رفت یا به آتش کشیده شد. برخلاف تبلیغاتی که علیه روشنفکران طرفدار مشروطه می‌شود، آنها نه تنها آزادی را نامحدود نمی‌دانستند، بلکه برای آن حد و حدودی قائل بودند. چنانچه میرزاملکم خان گفته بود: "هیچ احمقی نگفته است که باید به مردم آزادی بدهیم که هر چه به دهنشان می‌آید بگویند. عموم طوایف خارجی به جهت ترقی و آبادی مملکت به جز آزادی، حرف دیگری ندارند، اما چه آزادی‌ای؟ آزادی قانونی، نه آزادی دلخواه... همین آزادی کلام و قلم که کل ملل متمدنه اساس نظام عالم می‌دانند، اولیای اسلام به دو کلمه جامع بر کل دنیا ثابت و واجب ساخته‌اند. امر به معروف و نهی از منکر. کدام قانون دولتی است که حق کلام و قلم را صریح‌تر از این بیان کرده باشد." (مجموعه آثار میرزا منکم، محیط طباطبایی، ص ۲۰۷)

میرزاملکم خان در شماره پنجم روزنامه قانون نوشت: "اصول آدمیت به طوری مطابق اسلام و به قسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر فرد مسلمان با شعور به محض این که از حقایق آدمیت بوی می‌شنود، بی‌اختیار خود را به این دایره می‌اندازد." ملکم خان ادعا داشت که هر یک از اعضای مجمع که نسبت به اسلام خصومت نشان دهد، فوراً اخراج خواهد شد. اگر علما چیزی خلاف اسلام در مجمع مشاهده کردند، به کسانی که مسئول هستند اطلاع دهند تا آنجا که ممکن باشد فوراً در اصلاح آن اقدام می‌شود. میرزاملکم خان بعضی اوقات سازمان خود را "حزب الله" معرفی می‌کرد. (میرزاملکم خان، حامد الگار، ص ۲۰۴) از همان روز اولی که میرزاملکم در اولین شماره روزنامه "قانون" به بی‌قانونی در ایران اشاره کرد و ضرورت حکومت قانونی براساس یک میثاق ملی را مطرح ساخت، کشمکش بین طرفداران حکومت قانونی (مشروطه) و مستبدین به سرکردگی دربار و حمایت مشروطه‌خواهان آغاز گردید، این کشمکش تا امروز ادامه یافته است. میرزاملکم در اولین شماره روزنامه خود "قانون" در سال ۱۳۰۷ ق. / ۱۲۶۸ ش. نوشت: "ایران مملو است از نعمت خدادادی، چیزی که همه این نعمت را باطل گذاشته، نبودن قانون است. هیچ کس در ایران مالک هیچ چیز نیست، زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می‌کنیم. بدون قانون، سرتیپ عزل می‌کنیم، بدون قانون، حقوق دولت را می‌فروشیم، قرارداد بدون قانون می‌بندیم، بدون قانون خزانه می‌بخشیم، بدون قانون شکم پاره می‌کنیم." (تاریخ تحلیلی مطبوعات، محیط طباطبایی، صص ۸-۲)

در برابر این قانون‌طلبی و برقراری مشروطه، شیخ فضل‌الله در نشریه دعوه‌الاسلام نوشت: "... این چه

معرفی‌های این‌گونه
ناقص رجال و
شخصیت‌ها از
صد او سیم، نه تنها
کمکی به یافتن
حقیقت و اقتناع
جویندگان نمی‌کند،
بلکه باعث مراجعه
علاقه‌مندان به
تاریخ و جویندگان
حقایق تاریخی به
منابع غیررسمی
می‌گردد و در
صورت مشاهده قلب
حقایق تاریخی
به وسیله حاکمیت و
قدرت، موجب
بریدگی و جدایی
آنها از نظام
می‌گردد. مسلماً
گسل حاصله از
بیگانگی مردم با
حاکمیت فرجام
خوشی به دنبال
نخواهد داشت

تجربه نشان داده
است وجود نهادهای
مدنی بهتر از
قوة قهریه در دوام و
بقای دموکراسی و
حاکمیت مردم عمل
کرده است. استفاده
از قوة قهریه اگر چه
در کوتاه مدت جواب
داده است، اما در
دراز مدت باعث
فروپاشی گردیده
است



غوغاست که بر سر ما ایرانیان می‌آورند؟ خداوند قبر "مرکم خان" را پر از آتش نماید که این آتش فتنه را و این تخم فساد را در ایران کاشته... نمی‌دانم این چه بلایی است که ایران را احاطه کرده است؟ وباست؟ نه طاعون است؟ نه، سایر امراض مهلکه است... ما قانون مستشارالدوله و تقی زاده، باقر بقال را لازم نداریم... ما همه بندگانیم و خسروپرست، نه یزدی پرست و نه ستارپرست." (تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۵، ص ۳۴۴)

وقتی در تدوین قانون اساسی مشروطه بر سر "مساوات" اختلاف شدت گرفت، سیدعبدالله بهبهانی با اصل ۸ متمم قانون اساسی یعنی "مساوات" مخالف بود و آن را غیر اسلامی می‌دانست. به گزارش مخبرالسلطنه هدایت برای تصویب همین اصل "مساوات" حدود شش ماه رختخواب‌ها در صحن مجلس پهن بود و مردم، مجاور ماندند. بالاخره چاره را در آن دیدند که در اجرای حدود بنویسند: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی، متساوی الحقوق خواهند بود." (گزارش ایران، مخبرالسلطنه هدایت، ص ۲۸) بر سر نظارت علما بر قوانین مجلس بین شیخ فضل الله و تقی زاده اختلاف بود. شیخ نظارت را تنها در انحصار چند نفر می‌دانست که به عنوان یک نهاد مستقل و موازی توسط سلسله مراتب روحانی تشکیل و بر مجلس حاکم باشد، در برابر، تقی زاده می‌گفت: "این مسئله حق تمام علمای اسلام است، همین که از علما حکمی بر خلاف آن صادر شد کافی است." (انقلاب مشروطه، کسروی، ص ۳۱۷) در مذاکرات مجلس، طباطبایی گفت: "گفت‌وگویی ما در یک کلمه بود که علمای نظار جزو مجلس باشند. آنها می‌گویند در خارج از مجلس باشند."

اگرچه آقای رفسنجانی و دیگر هم‌اندیشان وی، بد عمل کردن مطبوعات، حمایت کردن انگلیس از فرنگ‌رفته‌ها و بی‌دین‌ها را موجب دل‌سردی و کناره‌گیری روحانیت و اعدام شیخ فضل الله را دلیل انحراف در مشروطه می‌دانند. این در حالی است که طیف‌هایی از همسویانش اصولاً مشروطه را قبول ندارند و آن را ساخته انگلیس می‌دانند و رهبران آن را ساده لوح می‌پندارند. فتوای قتل شیخ را نه تنها فرنگ‌رفته‌ها و بی‌دین‌ها صادر نکردند، بلکه این علمای نجف بودند که فتوای قتل شیخ را صادر کرده بودند. علمای ثلاثه نجف در تلگرافی برای طباطبایی و بهبهانی شیخ را مخل و فاسد دانستند. ریاست دادگاهی که شیخ را محکوم به اعدام نمود یک روحانی بود، یک فرنگ‌رفته و بی‌دین. مردمی که در میدان توپخانه شاهد بر دار شدن شیخ بودند، نه تنها هیچ گونه اظهار همدردی و ناراضیتی نکردند و در صدد حمایت و نجات شیخ بر نیامدند، بلکه با کف زدن و هورا کشیدن، بردار رفتن شیخ را همراهی کردند. اگر در مشروطه کناره‌گیری علما و روحانیتی که با مشروطه نبوده و حتی با آن ضدیت علنی نیز داشتند، یا بد عمل کردن نشریات و حمایت انگلیس از بی‌دین‌ها و نفوذ آنها در مشروطه از عوامل دل‌سرد شدن علما و کناره‌گیری آنها گردید، آیا زندان کردن، محصور نمودن و محروم ساختن علما و روحانیانی مانند آیت الله منتظری، عبدالله نوری، کدیور، اشکوری و رهامی در حال حاضر به وسیله بی‌دین‌ها و فرنگ‌رفته‌ها انجام می‌گیرد؟ استمرار دادگاه ویژه روحانیت به وسیله چه کسانی و برای چه اهدافی دنبال می‌گردد؟ چرا دل‌سرد شدن یا کناره‌گیری برخی از علما یا روحانیت در مشروطه انحراف در انقلاب مشروطه شمرده می‌شود، ولی همین حرکت در زمان حال نسبت به علما و روحانیون اصلاح طلب حرکتی انقلابی به حساب می‌آید؟ چرا شیخ فضل الله که با صراحت گفته است: "...اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم، این سعی در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اولیه مرتد در مورد او جاری است، هر که باشد، از عارف یا عامی مشروطه خواه معرفی می‌گردد؟" در حالی که شیخ در هنگام اعدام اعتراف کرده بود، نه او و نه طباطبایی و بهبهانی، هیچ کدام مشروطه را قبول نداشتند. پس چرا اختلاف در نوع حکومت بین دو جناح مشروطه خواه و مشروعه طلب با عنوان انحراف در انقلاب مشروطه به گردن فرنگ‌رفته‌ها و روشنفکران انداخته می‌شود و تهدید می‌گردد که آنها اجازه نخواهند داد تا همان انحراف در انقلاب اسلامی تکرار گردد؟ شیخ فضل الله به هنگام اعدام علت اختلاف را مشروطه خواهی یا مشروعه طلبی ندانسته بود، بلکه تنگ شدن جا و تقوی بر یکدیگر را علت اختلاف دانسته بود. آیا این تفوق و برتری طلبی بر یکدیگر از مشروطه تا زمان حال همچنان برجا مانده است؟ در مشروطه علما و روحانیت غیر از نمایندگی مجلس، مناصب حکومتی نداشتند تا کسی آنها را از آن مناصب حکومتی کنار بزند.

تا مجلس ششم مشروطه، هیچ گونه محدودیتی برای ورود آنها به مجلس وجود نداشت. آیا رهبران مشروطه برای باقی ماندنشان در رهبری انقلاب، می‌بایست به تشکیل قوای نظامی دست می‌زدند و از نیروی نظامی برای باقی ماندن در رهبری استفاده می‌کردند، یا این که برای حفظ انقلاب به تقویت نهادهای مردمی و آزادی‌های مورد

عبرتی که قرآن در
بیان رویدادهای
تاریخی به پویندگان
القامی کند آن است
که تجربه‌های
آزموده به وسیله
گذشتگان بار دیگر
آزموده نشوند، که
در صورت تکرار به
همان سر نوشت
دچار خواهند شد

تأیید قانون اساسی مشروطه مانند مجلس، وجود احزاب، آزادی مطبوعات دست می‌زدند؟ تجربه نشان داده است وجود نهادهای مدنی بهتر از قوه قهریه در دوام و بقای دموکراسی و حاکمیت مردم عمل کرده است. استفاده از قوه قهریه اگرچه در کوتاه مدت جواب داده است، اما در درازمدت باعث فروپاشی گردیده است. با وجود آن که نزدیک به یکصدسال از پیروزی انقلاب مشروطه می‌گذرد، همان اختلافی که مشروطه خواهان و مشروطه طلبان بر سر مسائلی مانند این که چه کسانی وارد مجلس شوند، تحمل احزاب سیاسی، آزادی نشر و قلم، آزادی مطبوعات، برگزاری میتینگ و راه پیمایی، مفهوم آزادی و عدالت، قانون و قانون گذاری اختلاف داشتند، همچنان وجود دارد و حل نشده است و تنها خودی‌ها از آزادی علیه منتقدین و دگراندیشان بهره‌مندند و از امکانات تبلیغی برخوردارند، ولی منتقدین، نیروهای ملی، ملی - مذهبی و دگراندیشان از آن بی‌بهره‌اند و با دادگاه و زندان و محرومیت روبه‌روی‌اند.

در حالی که به یکصدمین سال پیروزی انقلاب مشروطه نزدیک می‌شویم و با گذشت بیست و پنج سال از پیروزی انقلاب انتظار می‌رفت صداوسیما در انجام وظیفه ملی خود، خارج از اظهار نظرات رسمی و حکومتی نسبت به معرفی مشروطه و به دور از هر نوع وابستگی جناحی جهت شناساندن انقلاب مشروطه و عوامل ناکامی آن با محققان، تاریخ نگاران، کارشناسان و استادان غیررسمی و وابسته به قدرت به بحث و گفت‌وگو می‌نشست تا علاوه بر افزایش آگاهی‌های سیاسی مردم نسبت به جنبش مشروطه، علل و عوامل بروز مشروطه و دلایل ناکامی آن برای مردم روشن می‌گردید تا کسانی به‌عنوان ابزار از مشروطه علیه روشنفکران و منتقدین استفاده نمی‌کردند و به بهانه انحراف در مشروطه آزادی‌های مورد تأیید قانون اساسی را محدود نساژند. البته نه آن چنان که صداوسیما در بزرگداشت سالگرد شریعتی به استفاده موردی دست زد و از میان آن همه سخنان شریعتی، تنها به پخش فرازهایی از سخنان شریعتی پرداخت که به تأیید تفکر خاصی مربوط می‌شد. معرفی‌های این گونه ناقص رجال و شخصیت‌ها از صداوسیما، نه تنها کمکی به یافتن حقیقت و اقناع جویندگان نمی‌کند، بلکه باعث مراجعه علاقه‌مندان به تاریخ و جویندگان حقایق تاریخی به منابع غیررسمی می‌گردد و در صورت مشاهده قلب حقایق تاریخی به وسیله حاکمیت و قدرت، موجب بریدگی و جدایی آنها از نظام می‌گردد. مسلماً گسل حاصله از بیگانگی مردم با حاکمیت فرجام خوشی به دنبال نخواهد داشت. عبرتی که قرآن در بیان رویدادهای تاریخی به پویندگان القا می‌کند آن است که تجربه‌های آزموده به وسیله گذشتگان بار دیگر آزموده نشوند، که در صورت تکرار به همان سر نوشت دچار خواهند شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اسلامی

